

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۷۷

آیه ۴۱ - ۴۴

آیه و ترجمه

قال نكروا لها عرشها ننظر اتهتدى ام تكون من الذين لا يهتدون (۴۱)
فلما جاءت قيل اهكذا عرشك قالت كانه هو واوتينا العلم من قبلها و كنا
مسلمين (۴۲)

و صدها ما كانت تعبد من دون الله انها كانت من قوم كافرين (۴۳)
قيل لها ادخلي الصرح فلما راته حسبه لجة وكشفت عن ساقها قال انه صرح
ممرد من قوارير قالت رب اني ظلمت نفسي و اسلمت مع سليمان لله رب
العلمين (۴۴)

ترجمه :

۴۱ - (سليمان) گفت تخت او را برايش ناشناس سازيد به بينم آيا متوجه
می شود يا از کسانی است که هدايت نخواهند شد.

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۷۸

۴۲ - هنگامی که او آمد گفته شد آیا تخت تو اینگونه است؟ (در پاسخ) گفت:
گویا خود آن است! و ما پیش از این هم آگاه بودیم و اسلام آورده بودیم!...
۴۳ - و او را از آنچه غیر از خدا می پرستید بازداشت که او از قوم کافران بود.
۴۴ - به او گفته شد داخل حیاط قصر شو، اما هنگامی که نظر به آن
افکند پنداشت نهر آبی است و ساق پاهای خود را برهنه کرد (تا از آب بگذرد اما
سليمان) گفت (این آب نیست) بلکه قصری است از بلور صاف، (ملکه سبا)
گفت پروردگارا! من به خود ستم کردم، و با سليمان برای خداوندی که
پروردگار عالمیان است اسلام آوردم.

تفسیر :

نور ایمان در دل ملکه سبا

در این آیات به صحنه دیگری از ماجرای عبرت انگیز سليمان (علیه السلام) و
ملکه سبا برخورد می کنیم.

سليمان برای اینکه میزان عقل و درایت ملکه سبا را بیازماید، و نیز زمینهای

برای ایمان او به خداوند فراهم سازد، دستور داد تخت او را که حاضر ساخته بودند دگرگون و ناشناس سازند گفت: تخت او را برایش ناشناس سازید ببینیم آیا هدایت می‌شود یا از کسانی خواهد بود که هدایت نمی‌یابند (قال نکروا لها عرشها ننظر اتهتدی ام تکون من الذین لا یهتدون).
گر چه آمدن تخت ملکه از کشور سباء به شام، کافی بود که به آسانی نتواند آن را بشناسد، ولی با این حال سلیمان دستور داد تغییراتی در آن نیز ایجاد کنند، این تغییرات ممکن است از نظر جابجا کردن بعضی از نشانه‌ها و جواهرات و یا تغییر بعضی از رنگها و مانند آن بوده است.
اما این سؤال پیش می‌آید که هدف سلیمان از آزمایش هوش و عقل و درایت ملکه سباء چه بود؟
ممکن است آزمایش به این منظور انجام شده که بداند با کدامین منطق

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۷۹

باید با او روبرو شود؟ و چگونه دلیلی برای اثبات مبانی عقیدتی برای او بیاورد. و یا در نظر داشته پیشنهاد ازدواج به او کند و می‌خواسته است ببیند آیا راستی شایستگی همسری او را دارد یا نه؟ و یا واقعا می‌خواسته مسئولیتی بعد از ایمان آوردن به او بسپارد، باید بداند تا چه اندازه استعداد پذیرش مسئولیتهائی را دارد.

برای جمله اتهتدی (آیا هدایت می‌شود) نیز دو تفسیر ذکر کرده‌اند، بعضی گفته‌اند مراد شناختن تخت خویش است، و بعضی گفته‌اند منظور هدایت به راه خدا به خاطر دیدن این معجزه است.

ولی ظاهر همان معنی اول است هر چند معنی اول خود مقدمه‌ای برای معنی دوم بوده است.

به هر حال هنگامی که ملکه سبا وارد شد، کسی اشاره‌ای به تخت کرد و گفت: آیا تخت تو این گونه است؟ (فلما جائت قیل اءهکذا عرشک).

ظاهر این است که گوینده سخن خود سلیمان نبوده است و گرنه تعبیر به قیل (گفته شد) مناسب نبود، زیرا نام سلیمان قبلا و بعدا آمده و سخنان او به عنوان قال مطرح شده است.

بعلاوه مناسب ابهت سلیمان نبوده است که در بدو ورود او چنین سخنی را آغاز کند.

اما به هر صورت ملکه سبا زیرکانه‌ترین و حساب شده‌ترین جوابها را داد و

گفت گویا خود آن تخت است! (قالت کانه هو).

اگر می گفت: شبیه آن است، راه خطا پیموده بود، و اگر می گفت عین خود آن است، سخنی بر خلاف احتیاط بود، چرا که با این بعد مسافت، آمدن تختش به سرزمین سلیمان، از طرق عادی امکان نداشت، مگر اینکه معجزه ای صورت

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۸۰

گرفته باشد.

از این گذشته در تواریخ آمده است که او تخت گرانبهای خود را در جای محفوظی، در قصر مخصوص خود در اطاقی که مراقبان زیاد از آن حفاظت می کردند و درهای محکمی داشت، قرار داده بود. ولی با این همه، ملکه سبا با تمام تغییراتی که به آن تخت داده بودند توانست آن را بشناسد.

و بلافاصله افزود: و ما پیش از این هم آگاه بودیم و اسلام آورده بودیم! (واوتینا العلم من قبل هذا و کنا مسلمین)

یعنی اگر منظور سلیمان از این مقدمه چینی ها این است که ما به اعجاز او پی ببریم ما پیش از این با نشانه های دیگر از حقانیت او آگاه شده بودیم و حتی قبل از دیدن این خارق عادت عجیب ایمان آورده بودیم، و چندان نیازی به این کار نبود.

و به این ترتیب سلیمان او را از آنچه غیر از خدا می پرستید بازداشت (وصدها ما کانت تعبد من دون الله).

هر چند قبل از آن از قوم کافر بود (انها کانت من قوم کافرین).

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۸۱

آری او با دیدن این نشانه های روشن با گذشته تاریک خود وداع گفت و در مرحله تازه ای از زندگی که مملو از نور ایمان و یقین بود گام نهاد. در آخرین آیه مورد بحث صحنه دیگری از این ماجرا بازگو می شود، و آن ماجرای داخل شدن ملکه سبا در قصر مخصوص سلیمان است. سلیمان دستور داده بود، صحن یکی از قصرها را از بلور بسازند و در زیر آن، آب جاری قرار دهند.

هنگامی که ملکه سبا به آنجا رسید به او گفته شد داخل حیاط قصر شو (قیل لها ادخلی الصرح)

ملکه آن صحنه را که دید، گمان کرد نهر آبی است، ساق پاهای خود را برهنه کرد تا از آن آب بگذرد (در حالی که سخت در تعجب فرو رفته بود که نهر آب در اینجا چه می‌کند؟) (فلما راته حسبته لجة و کشفتم عن ساقیها). اما سلیمان به او گفت: که حیاط قصر از بلور صاف ساخته شده (این آب نیست که بخواهد پا را برهنه کند و از آن بگذرد) (قال انه صرح ممرد من قواریر). در اینجا سؤال مهمی پیش می‌آید و آن اینکه: سلیمان که یک پیامبر بزرگ الهی بود چرا چنین دم و دستگاه تجملاتی فوق‌العاده‌ای داشته‌باشد؟ درست است

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۸۲

که او سلطان بود و حکمروا، ولی مگر نمی‌شد بساطی ساده همچون سایر پیامبران داشته‌باشد؟

اما چه مانعی دارد که سلیمان برای تسلیم کردن ملکه سبا که تمام قدرت و عظمت خود را در تخت و تاج زیبا و کاخ باشکوه و تشکیلات پر زرق و برق می‌دانست صحنه‌ای به او نشان دهد که تمام دستگاه تجملاتیش در نظر او حقیر و کوچک شود، و این نقطه عطفی در زندگی او برای تجدیدنظر در میزان ارزشها و معیار شخصیت گردد؟!

چه مانعی دارد که به جای دست زدن به یک لشکرکشی پر ضایعه و توأم با خونریزی، مغز و فکر ملکه را چنان مبهور و مقهور کند که اصلاً به چنین فکری نیفتد، بخصوص اینکه او زن بود و به این گونه مسائل تشریفاتی اهمیت می‌داد.

مخصوصاً بسیاری از مفسران تصریح کرده‌اند که سلیمان پیش از آنکه ملکه سبا به سرزمین شام برسد دستور داد چنین قصری بنا کردند، و هدفش نمایش قدرت برای تسلیم ساختن او بود؟ این کار نشان می‌داد قدرت عظیمی از نظر نیروی ظاهری در اختیار سلیمان است که او را به انجام چنین کارهایی موفق ساخته است.

به تعبیر دیگر این هزینه در برابر امنیت و آرامش یک منطقه وسیع و پذیرش دین حق، و جلوگیری از هزینه فوق‌العاده جنگ، مطلب مهمی نبود.

و لذا هنگامی که ملکه سبا، این صحنه را دید چنین گفت: پروردگار! من بر خویشتن ستم کردم! (قالت رب انی ظلمت نفسی).

و با سلیمان در پیشگاه الله، پروردگار عالمیان، اسلام آوردم (و اسلمت مع سلیمان لله رب العالمین).

من در گذشته در برابر آفتاب سجده می کردم، بت می پرستیدم، غرق تجمل و زینت بودم، و خود را برترین انسان در دنیا می پنداشتم. اما اکنون می فهمم که قدرتم تا چه حد کوچک بوده و اصولاً این زر و زیورها

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۸۳

روح انسان را سیراب نمی کند. خداوندا! من همراه رهبرم سلیمان به درگاه تو آمدم، از گذشته پشیمانم و سر تسلیم به آستان می سایم. جالب اینکه: او در اینجا واژه مع را به کار می برد (همراه سلیمان) تاروشن شود در راه خدا همه برادرند و برابر، نه همچون راه و رسم جباران که بعضی بر بعضی مسلط و گروهی در چنگال گروهی اسیرند، در اینجا غالب و مغلوبی وجود ندارد و همه بعد از پذیرش حق در یک صف قرار دارند. درست است که ملکه سباء، قبل از آن هم ایمان خود را اعلام کرده بود زیرا در آیات گذشته از زبان او شنیدیم: و اوتینا العلم من قبلها و کنامسلمین (ما پیش از اینکه تخت را در اینجا ببینیم آگاهی یافته بودیم و اسلام را پذیرا شده بودیم). ولی در اینجا اسلام ملکه به اوج خود رسید لذا با تاکید بیشتر، اسلام را اعلام کرد.

او نشانه های متعددی از حقانیت دعوت سلیمان را، قبلاً دیده بود. آمدن هدهد با آن وضع مخصوص. عدم قبول هدیه کلان که از ناحیه ملکه فرستاده شده بود. حاضر ساختن تخت او از آن راه دور در مدتی کوتاه. و سرانجام مشاهده قدرت و عظمت فوق العاده سلیمان و در عین حال اخلاق مخصوصی که هیچ شباهتی با اخلاق شاهان نداشت.

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۸۴

نکته ها:

۱ - سرانجام کار ملکه سبا

آنچه در قرآن مجید پیرامون ملکه سباء آمده همان مقدار است که در بالا خواندیم، سرانجام ایمان آورد و به خیل صالحان پیوست، اما اینکه بعد از ایمان به کشور خود بازگشت و به حکومت خود از طرف سلیمان ادامه داد؟ یا

نزد سلیمان ماند و با او ازدواج کرد؟ یا به توصیه سلیمان بایکی از ملوک یمن که به عنوان تبع مشهور بودند پیمان زناشوئی بست؟ در قرآن اشاره‌ای به اینها نشده است چون در هدف اصلی قرآن که مسائل تربیتی است دخالتی نداشته، ولی مفسران و مورخان، هر کدام راهی برگزیده‌اند که تحقیق در آن ضرورتی ندارد، هر چند طبق گفته بعضی از مفسران، مشهور و معروف همان ازدواج او با سلیمان است ولی یاد آوری این مطلب را لازم می‌دانیم که پیرامون سلیمان و لشکر و حکومت او و همچنین خصوصیات ملکه سبا و جزئیات زندگیش افسانه‌ها و اساطیر فراوانی گفته‌اند که گاه تشخیص آنها از حقایق تاریخی برای توده مردم مشکل می‌شود، و گاه سایه تاریکی روی اصل این جریان تاریخی افکنده و اصالت آن را خدشه‌دار می‌کند و این است نتیجه شوم خرافاتی که با حقایق آمیخته می‌شود که باید کاملاً مراقب آن بود.

۲- یک جمع بندی کلی از سرگذشت سلیمان

بخشی از حالات سلیمان که در ۳۰ آیه فوق آمده بیانگر مسائل بسیاری است که قسمتی از آن را در لابلای بحثها خواندیم، و به قسمت دیگری اشاره گذرائی

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۸۵

ذیلا می‌کنیم.

۱- این داستان از موهبت علم وافر که خداوند در اختیار سلیمان و داود گذاشته است شروع می‌شود، و به توحید و تسلیم در برابر فرمان‌پروردگار ختم می‌گردد، آن هم توحیدی که پایگاهش نیز علم است.

۲- این داستان نشان می‌دهد که گاه غائب شدن یک پرنده، و پرواز استثنائی او بر فراز یک منطقه ممکن است مسیر تاریخ ملتی را تغییر دهد، و آنها را از شرک به ایمان و از فساد به صلاح بکشاند، و این است نمونه‌ای از قدرتمندی پروردگار و نمونه‌ای از حکومت حق!

۳- این داستان نشان می‌دهد که نور توحید در تمام دلها پرتوافکن است و حتی یک پرنده ظاهراً خاموش از اسرار عمیق توحید خبر می‌دهد.

۴- برای توجه دادن یک انسان به ارزش واقعیش، و نیز هدایت او به سوی الله باید نخست غرور و تکبر او را در هم شکست تا پرده‌های تاریک از جلو چشم واقع بین او کنار برود همانگونه که سلیمان با انجام دو کار غرور ملکه سبا را درهم شکست: حاضر ساختن تختش، و به اشتباه افکندن او در برابر ساختمان قسمتی از قصر!

۵ - هدف نهائی در حکومت انبیاء، کشورگشائی نیست، بلکه هدف همان چیزی است که در آخرین آیه فوق خواندیم که سرکشان به گناه خود اعتراف کنند و در برابر رب العالمین سر تعظیم فرود آورند، و لذا قرآن با همین نکته داستان فوق را پایان می‌دهد.

۶ - روح ایمان همان تسلیم است، به همین دلیل هم سلیمان در نامه‌اش روی آن تکیه می‌کند، و هم ملکه سبا در پایان کار.

۷ - گاه یک انسان با دارا بودن بزرگترین قدرت ممکن است نیازمند به موجود ضعیفی همچون یک پرنده شود، نه تنها از علم او که از کار او نیز کمک

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۸۶

می‌گیرد و گاه مورچه‌ای با آن ضعف و ناتوانی وی را تحقیر می‌کند!

۸ - نزول این آیات در مکه که مسلمانان، سخت از سوی دشمنان در فشار بودند و تمام درها به روی آنان بسته بود، مفهوم خاصی داشت مفهوم تقویت روحیه و دلداری به آنان و امیدوار ساختن آنان به لطف و رحمت پروردگار و پیروزیهای آینده بود.

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۸۷

آیه ۴۵ - ۴۷

آیه و ترجمه

و لقد ارسلنا الی ثمود اخاهم صالحا ان اعبدوا الله فاذا هم فریقان یختصمون (۴۵)

قال یقوم لم تستعجلون بالسیئة قبل الحسنة لو لاتستغفرون الله لعلکم ترحمون (۴۶)

قالوا اطیرنا بک و بمن معک قال طئرکم عند الله بل انتم قوم تفتنون (۴۷)

ترجمه :

۴۵ - ما به سوی ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که خدای یگانه را بپرستید، اما آنها به دو گروه تقسیم شدند و به مخاصمه پرداختند.

۴۶ - (صالح) گفت: ای قوم من! چرا برای بدی قبل از نیکی عجله می‌کنید؟ (و عذاب الهی را می‌طلبید نه رحمت او را) چرا از خداوند تقاضای آمرزش نمی‌کنید شاید مشمول رحمت شوید؟

۴۷ - آنها گفتند: ما تو و کسانی را که با تو هستند به فال بد گرفتیم (صالح) گفت: فال بد (و نیک) نزد خداست (و همه مقدراتتان به قدرت او تعیین می گردد) شما گروهی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته اید.

تفسیر:

صالح در برابر قوم ثمود

بعد از ذکر قسمتی از سرگذشت موسی و داود و سلیمان در آیاتی که

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۸۸

گذشت چهارمین پیامبری که بخشی از زندگی او و قومش در این سوره مطرح می گردد حضرت صالح و قوم ثمود است. نخست می فرماید: ما به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم، و به او دستور دادیم که آنها را به عبادت الله دعوت کند (و لقد ارسلنا الی ثمود اخاهم صالحا ان اعبدوا الله). همانگونه که قبلا نیز گفته شد تعبیر به اخاهم (برادرشان) که در داستان بسیاری از انبیاء آمده اشاره به نهایت محبت و دلسوزی آنان نسبت به اقوامشان می باشد، و در بعضی از موارد علاوه بر این، اشاره به نسبت خویشاوندی آنها با این اقوام نیز بوده است. به هر حال تمام رسالت و دعوت این پیامبر بزرگ در جمله ان اعبدوا الله خلاصه شده است، آری بندگی خدا که عصاره همه تعلیمات فرستادگان پروردگار است.

سپس می افزاید آنها در برابر دعوت صالح به دو گروه مختلف تقسیم شدند و به مخاصمه برخاستند (مؤمنان از یکسو و منکران لجوج از سوی دیگر) (فاذا هم فریقان یختصمون).

در سوره اعراف آیه ۷۵ از این دو گروه به عنوان مستکبرین و مستضعفین یاد شده: قال الملاء الذین استکبروا من قومه للذین استضعفوا لمن آمن منهم ا تعلمون ان صالحا مرسل من ربه قالوا انا بما ارسل به مؤمنون قال الذین

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۸۹

استکبروا انا بالذی آمنتم به کافرون: اشراف مستکبر قوم صالح به مستضعفانی که ایمان آورده بودند گفتند آیا شما یقین دارید صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده و آنها جواب دادند آری ما به آنچه او ماموریت یافته ایمان آوردیم،

ولی مستکبران گفتند ما به آنچه شما ایمان آورده‌اید کافریم (اعراف - ۷۵ و ۷۶).

البته این درگیری دو گروه مؤمن و کافر در مورد بسیاری از پیامبران صدق می‌کند هر چند بعضی از آنها از این مقدار طرفدار هم محروم ماندند و همگی تقریباً به صف منکران پیوستند.

صالح برای بیدار ساختن آنها به اندازشان پرداخت و از عذابهای دردناک الهی آنها را بر حذر داشت، اما آنها نه تنها پند نگرفتند و بیدار نشدند، بلکه همین مطلب را مستمسکی برای لجاجت خویش ساخته و با اصرار از او خواستند که اگر راست می‌گوئی چرا مجازات الهی دامن ما را فرو نمی‌گیرد (این مطلب در آیه ۷۷ سوره اعراف صریحاً آمده است).

ولی صالح به آنها گفت ای قوم من! چرا پیش از تلاش و کوشش برای جلب نیکیها عجله برای عذاب و بدیها دارید؟ (قال یا قوم لم تستعجلون بالسیئة قبل الحسنة).

چرا تمام فکر خود را روی فرار رسیدن عذاب الهی متمرکز می‌کنید، اگر عذاب الهی شما را فرو گیرد، به حیاتتان خاتمه می‌دهد و مجالی برای ایمان باقی نخواهد ماند، بیائید صدق گفتار مرا در برکات و رحمت الهی که در سایه ایمان به شما نوید می‌دهد بیازمائید چرا از پیشگاه خداتقاضای آمرزش گناهان خویش نمی‌کنید تا مشمول رحمت او واقع شوید (لو لا تستغفرون الله لعلکم ترحمون).

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۹۰

چرا فقط دنبال بدیها و تقاضای نزول عذاب هستید؟ این لجاجت و خیره‌سری برای چیست؟

تنها قوم صالح نبودند که در مقام انکار دعوت او، تقاضای عذاب موعود را می‌کردند، در قرآن مجید کرارا این مطلب دیده می‌شود از جمله در مورد قوم هود (اعراف - ۷۰).

در مورد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و بعضی از مشرکان متعصب و سرسخت می‌خوانیم: و اذ قالوا اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم: به خاطر بیاور هنگامی که آنها گفتند پروردگارا! اگر این دعوت محمد حق است و از ناحیه تو، بارانی از سنگ بر ما فرو فرست و یا ما را به عذاب دردناکی مبتلا کن! (انفال - ۳۲).

و این راستی عجیب است که انسان بخواهد صدق مدعی نبوت را از طریق مجازات نابود کننده بیازماید نه از طریق تقاضای رحمت، درحالی که یقیناً احتمال صدق این پیامبران را در قلبشان می‌دادند، هرچند با زبان منکر بودند. این درست به آن می‌ماند که شخصی دعوی طبابت کند و بگوید این دارو شفابخش است، و این دارو کشنده، و ما برای آزمایش او به سراغ دارویی که کشنده‌اش توصیف کرده است برویم، نه داروی شفابخش. این نهایت جهل و نادانی و تعصب است، اما جهل از این فرآورده‌ها بسیار دارد. به هر حال این قوم سرکش به جای اینکه اندرز دلسوزانه این پیامبر بزرگ را به گوش جان بشنوند و به کار بندند با یک سلسله سخنان واهی و نتیجه‌گیریهای بیپایه به مبارزه با او برخاستند، از جمله اینکه گفتند ما هم خودت و هم کسانی را که با تو هستی به فال بد گرفته‌ایم (قالوا اطیر نابک و بمن معک).

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۹۱

گویا آن سال خشکسالی و کمبود محصول و مواد غذایی بود، آنها گفتند این گرفتاریها و مشکلات ما همه از قدوم نامیمون تو و یاران تو است شما مردم شومی هستید و برای جامعه ما بدبختی به ارمغان آورده‌اید، و با توسل به حربه فال بد که حربه افراد خرافی و لجوج است می‌خواستند منطق نیرومند او را درهم بکوبند. اما او در پاسخ گفت: فال بد (و بخت و طالع شما) در نزد خدا است (قال طائر کم عند الله). او است که شما را به خاطر اعمالتان گرفتار این مصائب ساخته و اعمال شما است که در پیشگاه او چنین مجازاتی را سبب شده. این در حقیقت یک آزمایش بزرگ الهی برای شما است آری شما گروهی هستید که آزمایش می‌شوید (بل انتم قوم تفتنون). اینها آزمایشهای الهی است اینها هشدارها و بیدار باشها است، تا کسانی که شایستگی و قابلیت دارند، از خواب غفلت بیدار شوند، و مسیر نادرست خود را اصلاح کنند و به سوی خدا آیند.

نکته:

تطیر و تفاءل

تطیر چنانکه می‌دانیم از ماده طیر به معنی پرنده است، و چون عرب فال بد را

غالباً بوسیله پرندگان می‌زد عنوان تطیر به معنی فال بد زدن آمده‌است، در برابر تفال که به معنی فال نیک زدن است. در قرآن کراراً این معنی مطرح شده است که مشرکان خرافی در برابر پیامبران الهی به این حربه متوسل می‌شدند، چنانکه در مورد موسی (علیه‌السلام) و یارانش

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۹۲

می‌خوانیم و آن تصبهم سیئة یطیروا بموسی و من معه: هر گاه ناراحتی به فرعونیان می‌رسید آن را از شوم بودن موسی و همراهانش می‌دانستند (اعراف - ۱۳۱).

در آیات مورد بحث نیز همین عکس‌العمل را مشرکان قوم ثمود در برابر صالح نشان دادند.

و در سوره یس می‌خوانیم که در برابر رسولان مسیح (به انطاکیه) نیز مشرکان آنها را متهم به شوم بودن کردند (یس - ۱۸).

اصولاً انسان نمی‌تواند در برابر علل حوادث بی تفاوت بماند، سرانجام باید برای هر حادثه‌ای علتی بجوید، اگر موحد باشد و خداپرست و علل حوادث را به ذات پاک او که طبق حکمتش همه چیز را روی حساب انجام می‌دهد بازگرداند و از نظر سلسله علل و معلول طبیعی نیز تکیه بر علم کند مشکل او حل شده است و گر نه یک سلسله علل خرافی و موهوم و بی‌اساس برای آنها می‌تراشد، موهوماتی که حد و مرزی برای آنها نیست و یکی از روشنترین آنها همین فال بد زدن است.

فی‌المثل عرب جاهلی حرکت پرنده‌ای را که از طرف راست به چپ می‌رفت به فال نیک می‌گرفت، و دلیل بر پیروزی، و اگر از طرف چپ به راست حرکت می‌کرد به فال بد می‌گرفت و دلیل بر شکست و ناکامی! واز این خرافات و موهومات بسیار داشتند.

امروز نیز در جوامعی که به خدا ایمان ندارند - هر چند از نظر علم و دانش روز پیروزیهای فراوانی کسب کرده‌اند - این قبیل خرافات و موهومات فراوان است تا آنجا که گاهی افتادن یک نمک‌پاش بر زمین آنها را سخت ناراحت می‌کند، و منزل و اطاق یا صندلی که شماره آن سیزده باشد سخت در وحشتشان فرو می‌برد، و هنوز هم بازار رمالان و فال‌گیران در میان آنها گرم و داغ است، و مساله موهوم بخت و طالع در میان آنها مشتری فراوان دارد.

ولی قرآن با یک جمله کوتاه می‌گوید: طائر کم عند الله: بخت و طالع

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۹۳

و پیروزی و شکست و موفقیت و ناکامی شما همه نزد خدا است خدائی که حکیم است و مواهبش را طبق شایستگیها، شایستگیهایی که بازتاب ایمان و عمل و گفتار و کردار انسانها است تقسیم می‌کند. و به این ترتیب اسلام پیروان خود را از وادی خرافه به حقیقت، و از بیراهه به صراط مستقیم دعوت می‌کند (در زمینه فال نیک و بد بحث مشروحی در جلد ششم تفسیر نمونه صفحه ۳۱۶ تا ۳۱۹ - ذیل آیه ۱۳۱ سوره اعراف داشته‌ایم).

بعد

↑نفرت

قبل